

درگذشت نوح بن نصر در ۳۴۴ (مسکویه، ج ۶، ص ۱۹۳-۱۹۴؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۵۰۷) و به حکومت رسیدن ابوالقوارس عبدالملک بن نوح، سامانیان در ۳۴۴ از دو سوبه قلمرو حسن بن بویه تاختند (ابن اثیر، ج ۸، ص ۵۱۱). سپهسالار جدید سامانی، بکر بن مالک، به مقر حکومت او در ری حمله کرد و محمد بن ماکان، از سرداران سامانی، نیز در رأس سپاهی به اصفهان یورش برد و حاکم آنجا (ابو منصور، فرزند حسن بن بویه) را عقب راند، اما با حمله ابوالفضل ابن عمید، وزیر حسن، سرانجام سپاه سامانی مغلوب گردید. در ری نیز حسن با بهره‌مندی از سپاه اعزامی معزالدوله، ضمن مقاومت، با تطمیع سپهسالار و وعده گرفتن لوای حکومت خراسان از خلیفه برای او، صلح نمود (مسکویه، ج ۶، ص ۱۹۷؛ گردیزی، ص ۳۵۰-۳۵۱). در این زمان، با مرگ ابوعلی جفائی و پراکندگی سپاه او از پیرامون حسن بن بویه، گرگان و طبرستان چند بار بین حسن و وشمگیر دست‌به‌دست شد (مسکویه، ج ۶، ص ۲۳۱؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۵۲۷، ۵۳۳، ۵۴۲؛ ابن اسفندیار، ج ۲، ص ۳). از آن پس تا حدود یک دهه آرامش بر قلمرو حسن بن بویه حاکم شد. در ۳۵۵، بر اثر کشمکشهای جانشینی میان اعضای خاندان مسافریان^۵، ابراهیم بن مرزبان ناچار به حسن پناه برد. حسن نیز وی را یاری داد تا جلوس کند و برای تحکیم دوستی با وی، با خواهر او ازدواج کرد (ابن اثیر، ج ۸، ص ۵۶۹). در ۳۵۶، با تحریکات علی بن الیاس (حکمران رانده شده کرمان) و وشمگیر، سپاه سامانی به فرماندهی ابوالحسن سیمجور باردیگر به قلمرو حسن حمله کردند و در همین هنگام مخالفان داخلی او نیز، با استفاده از فرصت، سر به شورش برداشتند. حسن از پسرش عضدالدوله^۶ و عزالدوله بختیار^۷ (فرزند و جانشین معزالدوله) یاری خواست. با مرگ وشمگیر در محرم ۳۵۷، سپاه سامانی بازگشت و دیگر مخالفان نیز کشته شدند یا سکوت کردند (ابن اثیر، ج ۸، ص ۵۷۷-۵۷۹). در منازعه بر سر جانشینی میان قابوس و بیستون^۸ (فرزندان وشمگیر)، بیستون از حسن بن بویه اطاعت کرد (گردیزی، ص ۳۵۸). در ۳۶۱، به سبب کوششهای ابوالحسن سیمجور، میان حسن بن بویه و منصور بن نوح سامانی صلح دائم برقرار گردید و حسن، ضمن تجدید تعهد پرداخت خراج ری به سامانیان، نوه خود (دختر عضدالدوله) را به عقد همسری امیر سامانی درآورد (همدانی، ج ۱، ص ۲۱۰؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۶۲۶؛ گردیزی، ص ۳۶۰). با این توضیح که صلح را بعد از ۳۶۴ و به سبب تلاشهای وزیران حسن بن بویه و وزیران سامانی دانسته است). دو سال پایانی عمر حسن بن بویه با حوادثی ناخوشایند همراه بود. در ۳۶۳، عزالدوله بختیار با شورش سپاهیان خود مواجه شد و از حسن یاری خواست. حسن نیز وزیر خود

(ابوالفتح ابن عمید فرزند ابوالفضل) و عضدالدوله را به یاری بختیار فرستاد (همدانی، ج ۱، ص ۲۱۵، ۲۱۸؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۶۴۳-۶۴۴)، اما پس از رفع غائله، آنان به قلمرو بختیار طمع کردند و او را حبس نمودند (ابن اثیر، ج ۸، ص ۶۴۹-۶۵۰). حسن با شنیدن این خبر بیمار شد که به مرگ وی، در محرم ۱۳۶۶، انجامید (مسکویه، ج ۶، ص ۳۹۷؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۶۵۱). با واکنش تند حسن بن بویه و اعلام آمادگی برای اخراج عضدالدوله از عراق، عضدالدوله به فارس بازگشت (ابن اثیر، ج ۸، ص ۶۵۲-۶۵۳). اما در ۳۶۵، با وساطت اعیان و بزرگان، حسن او را به حضور پذیرفت و قلمرو خود را میان سه فرزند خویش تقسیم نمود. وی عضدالدوله را به جانشینی خود برگزید و به نیابت از او، مؤیدالدوله را به حکومت اصفهان و همدان، و فخرالدوله را به حکومت ری گماشت (ابن اثیر، ج ۸، ص ۶۶۹-۶۷۰؛ ابن اسفندیار، ج ۲، ص ۴؛ میرخواند، ج ۴، ص ۱۴۸).

منابع: ابن اثیر؛ ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، چاپ عباس اقبال آشتیانی، تهران [؟ ۱۳۲۰ ش]؛ ابن خلکان؛ احمد بن نصرالله توی و همکاران، تاریخ الفی؛ تاریخ هزار رساله اسلام، چاپ غلامرضا طباطبائی مجد، تهران ۱۳۸۲ ش؛ حمزه بن حسن حمزه اصفهانی، کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء علیهم الصلوٰة والسلام، برلین ۱۳۲۰؛ محمد بن احمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۲، چاپ فؤاد سید، کویت ۱۹۸۴؛ عبدالرحمن ضحاک گردیزی، تاریخ گردیزی، چاپ عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۶۳ ش؛ مسکویه؛ میرخواند؛ محمد بن عبدالملک همدانی، تکملة تاریخ الطبری، ج ۱، چاپ البوت یوسف کتمان، بیروت ۱۹۶۱.

/ محسن رحمتی /

حسن بن خصیب ← ابن خصیب، ابوبکر

حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام، نواده امام حسن مجتبی علیه السلام و از مشاهیر هاشمیان در قرن دوم. از او با نسبهای مدنی و هاشمی یاد شده (به طوسی، ص ۱۷۹؛ خطیب بغدادی، ج ۸، ص ۲۶۹) و کنیه اش ابو محمد بوده است (به ابن سعد، ج ۷، ص ۵۴۲). حسن بن زید در سال ۸۳ ولادت یافت (به خطیب بغدادی، ج ۸، ص ۲۷۴). مادرش کنیزی (ابن سعد، همانجا) به نام زُجَاجَه و ملقب به زُفَرَق بود (ابن عَیْنَه، ص ۷۰). پدرش مدتی متولی صدقات پیامبر اکرم بود (همان، ص ۶۹). با اینکه دختر حسن بن زید همسر سقاح، خلیفه عباسی، بود و در دربار خلیفه می‌زیست (به ادامه مقاله)، حسن می‌کوشید از دخالت در امور سیاسی خودداری کند. وی با اندیشه‌های بستگان علوی خود همدلی نشان می‌داد

در سال ۱۶۸، حسن بن زید به همراه مهدی عباسی عازم مکه شد، اما در جایی به نام حاجر، در پنج میلی مدینه، درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد. او در زمان مرگ ۸۵ سال داشت (ابن سعد، همانجا؛ خطیب بغدادی، ج ۸، ص ۲۶۹، ۲۷۴؛ قس ابن عنبه، ص ۷۰؛ ۸۰ سال). بنابر بعضی روایات تاریخی، پس از مرگ منصور در ۱۵۸، حسن بن زید در سرابی که جنازه منصور در آن بود، حضور یافت و سپس با موسی، پسر مهدی، به نیابت از مهدی، بیعت کرد (طبری، ج ۸، ص ۱۱۱-۱۱۲؛ ابن اثیر، ج ۶، ص ۳۲-۳۳). از این روایات چنین برمی آید که حداقل اندکی پیش از مرگ منصور، حسن بن زید از زندان آزاد شده بوده است.

نسل زید بن حسن بن علی علیهما السلام فقط با پسرش، حسن، ادامه یافت (ابن عنبه، همانجا). ابن حجر عسقلانی (۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۵۹) بانویی به نام نفیسه را، که مدفن او در مصر است، دختر حسن بن زید دانسته است (قس ابن عنبه، همانجا، که نفیسه را دختر زید دانسته است). ابن سعد (ج ۷، ص ۵۴۲-۵۴۳) و طبری (ج ۱۱، المنتخب من کتاب ذیل المذیل من تاریخ الصحابة والتابعین، ص ۶۵۹) از نه پسر حسن بن زید نام برده اند. به گفته ابن عنبه (ص ۷۰ بعد)، از وی هفت پسر باقی ماند. حسن بن زید دختری به نام ام کلثوم داشت که به همسری ابوالعباس سفاح، اولین خلیفه عباسی، درآمد (ابن سعد، ج ۷، ص ۵۴۲؛ طبری، همانجا).

حسن بن زید به عباسیان متمایل بود (ابن اثیر، ج ۶، ص ۸۰). وی، مانند بیشتر هاشمیان عباسی و طالبی، قائل به امامت امامان شیعه علیهم السلام نبود، اما به سه خلیفه نخست نیز اعتقادی نداشت (شوشتری، ج ۳، ص ۲۴۸).

حسن بن زید را مردی صادق، فاضل، سخاوتمند (ابن اثیر، همانجا؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۳، ص ۲۳۸) و در منابع رجالی اهل سنت، او را از ثقات شمرده اند (ابن حبان، ج ۶، ص ۱۶۰). شیخ طوسی (ص ۱۷۹) نام وی را در زمره اصحاب امام صادق علیه السلام درج کرده و مراد او از این تعبیر، صرفاً معاضرت است (در این باره شوشتری، ج ۱، ص ۲۹). او از راویان حدیث بوده و از پدرش و پسرعمویش (عبدالله بن حسن) و دیگران روایت کرده است. برخی نیز از حسن بن زید روایت کرده اند، از جمله: محمد بن اسحاق بن یسار، مالک بن انس، ابن ابی ذئب، ابن ابی زناد، وکیع، و پسرش اسماعیل بن حسن (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۵۸-۲۵۹).

منابع: ابن اثیر؛ ابن حبان، کتاب الثقات، حیدرآباد، دکن ۱۳۹۳-۱۴۰۳/۱۹۷۳-۱۹۸۳، چاپ افت بیروت [بن تا]؛ ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، چاپ صغیر احمد شاغف پاکستانی، [ریاض ۱۴۱۲؟]؛ همو، کتاب تهذیب التهذیب، چاپ صدقی جمیل عطار، بیروت ۱۴۱۵/

و نظر آنان را به منصور عباسی منتقل می کرد (د. اسلام، چاپ دوم، ذیل ماده).
در جریان پیروزی دعوت و استقرار خلافت عباسیان، حسن بن زید از هواداران آنان بود (مامقانی، ج ۱۹، ص ۲۳۰). او اولین علوی بود که شعار عباسیان را برگزید و جامه سیاه پوشید (ابن عنبه، همانجا). او عباسیان را برضد فرزندان و نوادگان عمرویش، حسن مثنی^۵، که عباسیان او را حبس کرده بودند، یاری می کرد (ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۲۱-۵۲۲؛ ابن عنبه، همانجا)، چنانکه اخباری را که درباره محمد بن عبدالله بن حسن و قیام وی به دست آورده بود، در اختیار منصور عباسی نهاد. از این رو، موسی بن عبدالله بن حسن همیشه می گفت خداوند! خون ما را از حسن بن زید بخواه و انتقام ما را از او بگیر (ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۱۴؛ ابن عنبه؛ مامقانی، همانجا). پس از قیام محمد بن عبدالله نیز عیسی بن موسی عباسی (سردار منصور) سر محمد را به همراه سرهای کشتگان دیگر توسط قاسم، فرزند حسن بن زید، برای منصور فرستاد و بشارت فتح داد. هنگامی که سر محمد نزد منصور رسید، حسن بن زید نزد منصور بود. سر را که دید، بز او سخت گران آمد اما از ترس منصور، حرفی نزد. سپس گفت ای کاش تن به اطاعت می داد و چنین نمی کرد که کشته شود (ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۵۰). پس از شکست قیام ابراهیم بن عبدالله (۱۴۵)، برادر محمد بن عبدالله، سر او را نیز نزد منصور فرستادند. او سر را پیش روی خود نهاد و بار عام داد. مردم بر او وارد می شدند و به ابراهیم و بستگانش بد می گفتند، تا اینکه حسن بن زید وارد شد. سر را به او نشان دادند، رخسار او دگرگون شد و گفت که ای امیرمؤمنان به خدا قسم او را کشتی در حالی که بسیار روزه دار و شب زنده دار بود. دوست نداشتم که گناه کشتن او را برعهده گیری (یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۸-۳۷۹).

به روایت کلینی (ج ۱، ص ۴۷۲) حسن بن زید هنگامی که والی حرمین بود، به دستور خلیفه منصور خانه امام جعفر صادق علیه السلام را آتش زد و در و دهلیز خانه امام سوخت و امام خود را از آتش کنار کشید.

در سال ۱۵۰، منصور، حسن بن زید را به حکومت مدینه منصوب کرد (طبری، ج ۸، ص ۳۲؛ ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۹۳). در سال ۱۵۵، منصور به او بدگمان شد و بز او خشم گرفت و او را از امارت مدینه عزل کرد و در بغداد به زندان افکند و اموال وی را مصادره کرد (ابن سعد، ج ۷، ص ۵۴۳؛ طبری، ج ۸، ص ۴۹؛ ابن اثیر، ج ۶، ص ۸۰). مهدی عباسی، که ولیعهد بود، نهانی در نامه ای به عبدالصمد بن علی، حاکم جدید مدینه، نوشت که با حسن بن زید مدارا کند (ابن سعد، همانجا). مهدی پس از رسیدن به خلافت، حسن بن زید را از زندان آزاد کرد و اموالش را پس داد و او را مقرب خویش ساخت (همانجا؛ ابن اثیر، ج ۶، ص ۸۰).

۱۹۹۵؛ ابن سعد (قاهره)؛ ابن عثبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، چاپ محمد حسن آل طالقانی، نجف ۱۳۸۰/۱۹۶۱؛ خطیب بغدادی؛ شوشتری؛ طبری، تاریخ (بیروت)؛ محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، چاپ جواد قیومی اصفهانی، قم ۱۴۱۵؛ کلینی؛ عبدالله مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، چاپ محیی الدین مامقانی، ۱۴۲۳-؛ یعقوبی، تاریخ؛

EF², s.v. "Al-Hasan b. Zayd b. al-Hasan" (by Fr. Buhl).

/محمد حسن سعیدی/

حسن بن زید بن محمد، ملقب به داعی کبیر، بنیان‌گذار سلسله علویان* طبرستان در سده سوم، از سادات بنی‌الحسن. پدرش زید بن محمد بن اسماعیل بن زید بن حسن از سادات بنی‌الحسن ساکن در مدینه و مادرش دختر عبداللّه بن عبیدالله اعرج بود (بیهقی، ج ۱، ص ۲۵۶). حسن بن زید نیز روزگار جوانی خود را در مدینه به سربرد (ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۹۴). وی احتمالاً در قیام یحیی بن عمر شرکت داشته است. بعد از سرکوب این قیام و تشدید سیاست‌های ضد علوی متوکل، خلیفه عباسی، سادات حجاز و عراق به نواحی مرکزی ایران مهاجرت کردند. ظاهراً در همین اوان بود که حسن بن زید به ری رفت و در آنجا اقامت گزید (صابی، ص ۱۸، ۲۰؛ حاکم چشمی، ص ۱۲۷). بعد از وقوع شورش در طبرستان در سال ۲۵۰ گروهی از اهالی به راهنمایی یکی از علویان ساکن در طبرستان به ری رفته و از حسن بن زید دعوت کردند تا رهبری آنان را بپذیرد. وی نیز از ری به طبرستان رفت و بیشتر مردم طبرستان و امیران محلی دیلم*، چون جستانیان، با وی در رمضان ۲۵۰ بیعت کردند (محمد بن جریر طبری، ج ۹، ص ۲۷۱؛ حمزه اصفهانی، ص ۱۷۰، ۱۷۴؛ صابی، ص ۲۰؛ برای اطلاع از مناسبات امیران جستانی و حسن بن زید - جستانیان*).

حسن بن زید برای بیرون راندن طاهریان از طبرستان، نخست به آمل حمله کرد. پس از تصرف آمل، رو به ساری نهاد و با تصرف ساری، سراسر طبرستان به سیطره حسن بن زید درآمد (محمد بن جریر طبری، ج ۹، ص ۲۷۱-۲۷۲؛ صابی، ص ۲۱؛ ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۳۲-۱۳۳). اندکی بعد، حسن بن زید سپاهی به فرماندهی یکی از خویشان، که همام او بود، برای فتح ری فرستاد. این فرمانده به شهر وارد شد و حاکم طاهری آنجا را بیرون راند و محمد بن جعفر علوی را به حکومت ری گمارد و خود به طبرستان بازگشت. حکومت محمد بن جعفر دوامی نداشت و نارضایتی مردم زمینه بازگشت طاهریان را به ری فراهم کرد، اما به زودی سرداران حسن بن زید ری را گرفتند (محمد بن جریر طبری، ج ۹، ص ۲۷۵). به این ترتیب، تمام طبرستان و بخش وسیعی از دیلم و ری به تصرف حسن بن زید

درآمد (همانجا؛ مسعودی، ج ۵، ص ۶۶). وی سپس، به تبلیغ آیین خویش (زیدی) پرداخت و داعیان را به دماوند، فیروزکوه و حدود ری فرستاد (ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۳۱).

گسترش متصرفات حسن بن زید و محبوبیت او در بین مردم کوفه و سامرا، موجب هراس خلیفه عباسی، معتز، شد. او در سال ۲۵۳، برای سرکوبی حسن بن زید، سپاهی به فرماندهی موسی بن بغا به سوی طبرستان فرستاد (محمد بن جریر طبری، ج ۹، ص ۳۷۰، ۳۷۳). موسی بن بغا در همدان مستقر شد و مقلح را برای تصرف ری روانه کرد. مقلح پس از گرفتن قزوین و ری در ۲۵۵، وارد طبرستان شد. در نبرد مقلح و حسن بن زید، حسن بن زید شکست خورد و به دیلم گریخت. مقلح به آمل رفت و پس از سوزاندن خانه‌های علویان، در پی حسن بن زید روانه دیلم شد. در همین هنگام، موسی بن بغا به مقلح پیغام داد که از تعقیب حسن بن زید دست بردارد و در ری به وی پیوندد. ظاهراً برکناری معتز از خلافت و مرگ او دلیل این تصمیم بود (همان، ج ۹، ص ۳۸۲، ۳۸۹، ۴۰۶). با رفتن موسی بن بغا و مقلح به سامرا در ۲۵۵، حسن بن زید به آمل بازگشت و سال بعد، ری را گرفت. او همچنین در ۲۵۷ گرگان و در ۲۵۹ قومی را ضمیمه متصرفات خود کرد (همان، ج ۹، ص ۴۷۴، ۵۰۶؛ ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۴۸).

حسن بن زید در ۲۶۰ با حمله یعقوب لیث به طبرستان روبه‌رو شد. بهانه یعقوب برای حمله به طبرستان دستگیری عبداللّه بن محمد سجزی بود که بر او شوریده بود. یعقوب نخست ری را گرفت. ظاهراً یعقوب به حسن بن زید پیغام داده بود تا عبداللّه بن محمد سجزی را تحویل دهد. چون حسن بن زید سرباز زد، یعقوب لیث آهنگ نبرد با وی را کرد. در آغاز جنگ، حسن بن زید گریخت و به کوهستانهای دیلم پناه برد. یعقوب ساری و آمل را گرفت و در پی حسن بن زید به کوههای دیلم رفت. موقعیت جغرافیایی آب و هوایی دیلم، کار را برای سپاهیان یعقوب دشوار ساخته بود. سرانجام بارانی که چهل روز پیاپی بارید، یعقوب را ناگزیر به عقب‌نشینی کرد (محمد بن جریر طبری، ج ۹، ص ۵۰۸-۵۰۹). حسن بن زید در ۲۶۱، پس از رفتن یعقوب به سیستان، به طبرستان بازگشت. به دستور او، علویان به انتقام همراهی مردم چالوس با یعقوب، آن شهر را به آتش کشیدند (ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۸۸).

در این هنگام، اوضاع طبرستان ناآرام بود و در گرگان که برادر حسن بن زید، محمد، بر آن حکومت می‌کرد، گروهی از دیلمیان نافرمانی می‌کردند؛ از این رو، به دستور حسن بن زید، دست و پای هزار مرد دیلمی را، برای عبرت دیگران، بریدند. او همچنین در آمل گروهی از مخالفان خود را به قتل رساند (ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۴۳، ۲۴۷-۲۴۸). به این ترتیب،